

# دین

خاطراتی از بچه‌ها و سبند جزایری اهواز

به اهتمام علی دستوری



www.ketab.ir

انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)

	دفتر فرهنگ و مطالعات یاداری امور استان‌ها
	<b>دین</b> خاطراتی از بچه‌های مسجد جزایری اهواز
به اهتمام علیرضا مسرتی	
ترجمه: مهدی حسینی	

ویرا، سپیده شاهی  
په‌صعافنی: واژه‌پرداز اندیشه - چاپ اندیشه  
چاپ: ۹۶  
ش. رگان، ۱۰ نسخه  
شاه ۶۰ - ۰۳ - ۰۶ - ۰۸ - ۶۰۰

سرشناسه: مسرتی، رضا، ۱۳۳۹ -  
عنوان و نام پدیدآور: دین: خاطرات از بچه‌های مسجد  
جزایری اهواز / به‌آه ام‌علیرضا مسرتی.  
مشخصات نشر: تهران: شرکت «سوره مهر»، ۱۳۹۶  
مشخصات ظاهری: ۵۷۶ص.، صورت.  
ISBN: 978-603-0698-4  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
موضوع: مسجد جزایری (اهواز)  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات  
موضوع: Iraq War, 1980-1988--Khorramshahr--Diaries  
شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶م/۴م/۱۶۱۰ DSR  
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۵۰۰۷۸

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشت، پلاک ۲۳  
صندوق پستی: ۱۱۴۴-۱۵۸۱۵  
تلفن: ۶۱۹۴۲ سامانه پیامک: ۳۸۰۰۵۳۱۹  
تلفن مرکز بخش (بنج خط): ۶۶۴۶۰۹۹۳ فکس: ۶۶۴۶۹۹۵۱  
www.sooremehr.ir

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

۹	اشا
۱۱	پیشگفتار
۱۳	مقدمه

### فصل اول

۳۱	ورود به مسجد
۵۱	معنویت و عرفان بچه‌ها

### فصل دوم

۶۵	شروع دوران انقلاب اسلامی
۷۸	سال ۱۳۵۷
۱۱۴	چهارشنبه‌سیاه
۱۱۸	دهه فجر

### فصل سوم

۱۲۳	صبح پیروزی
۱۲۸	احیای کارهای فکری و فرهنگی
۱۳۵	کلاس اصول فلسفه
۱۳۶	کلاس تحلیل سیاسی

۱۳۸	..... ورود مدنی به اهواز
۱۴۴	..... حضور در جهاد سازندگی
۱۴۶	..... تشکیل کانون انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان
۱۵۳	..... سازمان‌دهی بچه‌های مسجد در انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان
۱۵۹	..... ساختمان تازه کانون
۱۶۶	..... یک چالش فلسفی
۱۶۹	..... اولین گردهمایی استانی انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان استان خوزستان
۱۷۲	..... خاطراتی از وقایع انقلاب فرهنگی در دانشگاه اهواز
۱۷۲	..... تاسیس زنده‌خانه واقعه
۱۷۳	..... وقایع دانشگاه اهواز
۱۷۴	..... دوره‌های تاسیسی ابتدائی
۱۷۶	..... مرکز گسترش

### فصل چهارم

۱۸۷	..... آغاز رسمی جنگ و ورود به اهواز مقدس
۲۰۷	..... شهادت منصور معمارزاده
۲۱۲	..... گردان بلالی
۲۱۳	..... اسلحه گمشده
۲۴۰	..... محاصره دوم سوسنگرد و شهادت اصغر گندمکار، رشید پیرزاده
۲۵۸	..... شهید محمود یاسین من را سوسنگردی کرد
۲۶۴	..... جبهه فارسیات
۲۶۶	..... امیر علم جمجمه‌اش را به خدا عاریت داده بود
۲۶۹	..... جبهه هویزه
۲۷۴	..... حماسه هویزه: ۱۵ و ۱۶ دی ۱۳۵۹
۲۸۵	..... جبهه سوسنگرد
۲۸۶	..... عملیات امام‌مهدی (عج)

۲۹۰	..... عملیات امام علی (ع)
۲۹۳	..... شهادت حسین بهرامی و جواد داغری
۳۰۲	..... فلسفه تسبیح
۳۰۴	..... عروج با شهدا
۳۲۵	..... ادامه کار گروه شناسایی
۳۳۷	..... هیئت سیدالشهدا (ع)
۳۳۹	..... بیعت قرآنی
۳۴۱	..... مدینه علمیه امام خمینی
۳۴۲	..... عملیات طریق القدس
۳۷۶	..... عملیات فتح المبین
۳۸۱	..... عملیات بیت المقدس
۴۰۵	..... آزادسازی خرمشهر
۴۲۶	..... عملیات رمضان
۴۳۳	..... تشکیل قرارگاه سرّی نصرت
۴۳۳	..... مقدمه
۴۵۹	..... عملیات خیبر (۱۳۶۲/۱۲/۴)
۴۶۳	..... عملیات بدر (۱۳۶۳/۱۲/۲۰)
۴۸۵	..... عملیات والفجر ۸
۴۹۰	..... عملیات کربلای ۴
۵۰۸	..... عملیات کربلای ۵ (۱۳۶۵/۱۱/۲۳)
۵۳۵	..... او یک فرد عادی نیست
۵۴۱	..... آمار شهدای مسجد جزایری
۵۵۱	..... از دیدی اجمالی و گذرا
۵۵۱	..... از نظر تاریخ و عملیات
۵۵۳	..... اسناد و تصاویر

## پیشگفتار

سالها بود که جای کتابی دربارهٔ مسجد جزایری اهواز و نقش رزمندگان آن در دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس را خالی می‌دیدم. و سرچشمه و نظر ماندم تا شاید یکی از بازماندگان آن دوران در این راه قدم بردارد چنین اتفاقی نیفتاد.

پنجشنبه شب ۱۷ دی سال ۱۳۸۸، مطابق با ۲۲ محرم ۱۴۳۱، در جلسه‌ای که در منزل حاج محسن نوذریان، در محضر آیت‌الله موسوی جزایری و جمعی از برادران قدیمی مسجد جزایری بودیم، قرار شد بزرگداشتی برای شهدای مسجد برگزار شود و موضوع تدوین کتابی در این زمینه مطرح شد، اما پس از حدود دو سال متوجه شدم که این امر محقق نشده و مسکوت مانده است. ترسیدم از این منزل ویران بروم و این دینِ ادانشده برگردد بماند. به رغم اینکه شایستگی انجام دادن این کارِ مهم را در خود نمی‌دیدم، تصمیم گرفتم خاطرات مسجد جزایری و خاطرات بچه‌های آن را روایت کنم تا در صورت امکان چاپ شود و بخش ناچیزی از این «دین» را ادا کرده باشم. داستان بچه‌های مسجد جزایری روایتی است که در صحنه‌هایی خودِ راویِ آنم و در صحنه‌هایی که حضور نداشتم یا خاطرهٔ جالب‌تری یافتم، پژوهش و مصاحبه‌های زیادی انجام دادم و امانت‌دارانه از بچه‌های حاضر در صحنه نقل کردم.

اسناد پژوهش و مصاحبه‌ها نزد نگارنده محفوظ و قابل مراجعه است و قسمتی از مستندات در پانوشته‌های هر صفحه و در بخش ضمایم انتهای کتاب آمده است.

گفتنی است که ما به نقش بچه‌های مسجد جزایری در دوران انقلاب و دفاع مقدس به منزله برگی از دفتر مصداق جمله امام راحل که فرمودند: «خوزستان دین خود را به اسلام ادا کرد» در کنار برگ‌های دیگر این دفتر پرافتخار می‌نگریم؛ برگ‌های زرینی چون نقش گردان‌های بلالی، کربلا، جعفر طیار، امیرالمؤمنین، بلال، عمار، ... و نیز نقش فعالیت‌های دیگر مساجد اهواز و استان خوزستان در کنار رزمندگان این مسجد، در کنار رزمندگان مساجد دیگر شهر، به خصوص مساجد حجازی، شفیعی، انصاری، حاج علوان، امام حسن مجتبی، عوادالائمه، و... همگی با هم در میدان‌های دفاع مقدس شرکت کردند. خون آن‌ها با هم درآمیخته است. امید است بازماندگان سایر استان‌ها و گردان‌ها نیز اقدامی مشابه انجام دهند تا حق مطلب بهتر و بیشتر ادا شود.

فقط، از آنجا که دیکته نانوشتن غایب ندارد، به رغم تلاش و دقت فراوان نگارنده، ممکن است نقص یا اشباهی در کتاب وجود داشته باشد؛ بنابراین از خوانندگان محترم، به‌ویژه خط‌مان و اهالی مسجد، تقاضای متواضعانه دارم هر نقص یا اشکالی ملا-ظه فرمودند به نگارنده یا ناشر اطلاع دهند تا در چاپ‌های بعدی ته‌حیح و تکمیل شود.

علیرضا مسرتی

پاییز ۱۳۹۰

## مقدمه

مسجد جزایری در مرکز شهر و بازار اهواز قرار دارد. این مسجد از شمال به خیابان امام خمینی<sup>۱</sup> - که مرکزی‌ترین بازار اهواز محسوب می‌شود - از جنوب به خیابان شهید صدرالسادات<sup>۲</sup>، از غرب به خیابان شهید موسوی<sup>۳</sup>، و از شرق به خیابان شهید کتانیاف<sup>۴</sup> محدود می‌شود. حجت‌الاسلام حاج سید محمدتقی حکیم<sup>۵</sup> دربارهٔ تاریخچهٔ مسجد این‌گونه روایت می‌کنند:

در زمان حکمت شیخ خزعل<sup>۶</sup> در خوزستان، آیت‌الله حاج سید جعفر حائری، اهل علم و سادات جزایری، قصد می‌کند در مرکز شهر و در بازار اهواز مسجدی بنا کند. شیخ خزعل قطعه زمین به او می‌بخشد. سید جعفر، آن زمین را وقف مسجد می‌کند و صیغهٔ

۱. پهلوی سابق

۲. سیروس سابق

۳. حافظ سابق

۴. نوذر سابق

۵. فرزند حاج سید احمد حکیم که از حدود سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۳ امام‌جماعت مسجد جزایری بود. ایشان از سال ۱۳۴۰ تا امروز امام‌جماعت مسجد جامع حصار بوعلی شعیران و مؤسس کتابخانه و درمانگاه آن منطقه است و تاریخچهٔ مسجد را به نقل از بزرگان قامل و آشنایان معتمد بیان کرده است.

۶. در اوایل حکومت رضا خان، خوزستان تحت حاکمیت یکی از شیوخ محلی، به نام شیخ خزعل، بود.



وقف برای آن می‌خواند. مسجد (حدود سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۵) به کمک اهل محل ساخته می‌شود و از همان زمان به نام واقف «مسجد جزایری» نامیده می‌شود. حاج سید جعفر تا زمان حیات خود امام‌جماعت مسجد بود. پس از ایشان یکی دیگر از سادات جزایری، به نام حجت‌الاسلام سید محمدجواد جزایری، امامت جماعت این مسجد را بر عهده گرفت که واعظ و منبری هم بوده است. بعد از ایشان، مدتی آیت‌الله سید محمدکاظم آل طیب<sup>۱</sup> اقامه نماز کرد تا اینکه آیت‌الله سید احمد حکیم، به واسطه علاقه به فرزند ارشدش - که ساکن اهواز شده بود - شوشتر به اهواز مهاجرت کرد و جمعی از دانشمندان و محققان اهواز از ایشان دعوت کردند که امامت جماعت مسجد جزایری را بر عهده بگیرد. حاج احمد حکیم این دعوت را می‌پذیرد و حدود ۲۵ سال این مسأله را بر عهده داشت. منزل این روحانی بزرگوار در خیابان حافظ و در نزدیکی مسجد قرار داشت. گاهی که ایشان به علت مسافرت یا کسالت نمی‌توانست به مسجد برود، حاج سید محمدتقی حکیم به جای ابوی نمازی می‌خواند. اینک در سال ۱۳۴۰ به تهران مهاجرت کرد و مقیم تهران شد. آیت‌الله سید احمد حکیم در سال ۱۳۵۳ بیمار شد و دیگر توان رفتن به مسجد را نداشت. مرحوم آقا

۱. آیت‌الله آل طیب در سال ۱۳۹۲ درگذشت.

سید محمد جزایری، نویسنده کتاب شجره نامه سادات جزایری، به درخواست و به همراه جمعی از مؤمنان به شوشتر رفت و از آقای سید محمدعلی موسوی جزایری، که پس از تحصیلات حوزوی از نجف به شوشتر بازگشته بود، دعوت کرد که به اهواز بیاید و امامت جماعت مسجد جزایری را بر عهده بگیرد. ایشان می پذیرد و به اهواز مهاجرت می کند. حاج سید احمد حکیم نیز پس از سه سال بیماری فوت می کند. بدرغم اینکه ساجد مهمی چون مسجد آیت الله علم الهدی، مرعشی، حاج رضا و شفیع فاصله چندانی با مسجد جزایری نداشتند، اما در دو انقلاب اسلامی، مسجد جزایری مرکزیت و محوریت مهمی در این فعالتهای انقلابی شهر یافته بود. آیت الله موسوی جزایری در این مورد نوشته است:

آن طور که یادم می آید، تابستان سال ۱۳۵۳ بود که جمعی از نمازگزاران و متصدیان مسجد به شوشتر آمدند و از حقیر دعوت کردند برای امامت مسجد. مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سید محمد جزایری، مؤلف کتاب شجره طیبه، هم در آن زمان جریان بود. در هر صورت، ما به لطف خدا آمدیم. اهواز و شب به مسجد رفتیم و نماز جماعت را اقامه کردیم. مرحوم جزایری منبر رفت و سنگ تمام گذاشت. جمعیت زیادی هم آمده بودند. البته ترکیب به اتفاق بزرگسال و از مؤمنین بازار بودند. چند ماهی بدین منوال گذشت. من یک مقدار احساس کم کاری کردم. از این لحاظ

که آن‌ها افراد مؤمن و متدینی بودند و نیاز کمی به کار تربیتی و اعتقادی داشتند. فضای حاکم بر مسجد هم به هیچ‌وجه فضای سیاسی نبود. کم‌کم دلم گرفت. به‌ویژه آنکه می‌دیدم نسل جوان، حتی فرزندان دختر و پسر همان افراد متدین، گرفتار افکار غربی لیبرالی یا شرقی مارکسیستی شده و از اسلام ناب و پویا و انقلابی بی‌اطلاع بودند و اسلام را در یک سری عادات و رسوم سنتی بی‌مایه خلاصه کرده و به آن هم هیچ اعتقادی ندارند؛ دخترها بی‌حجاب و پسرها بی‌بندوبار بودند. از حُسن اتفاق این جریان مصادف شده با تبعید آیت‌الله ربانی املشی<sup>۱</sup> به شوشتر. خود به زور با ایشان جوش خوردیم. با هم به فکر افتادیم. با یک، تکانی به اوضاع اهواز و دیگر مناطق استان اسیم، اما چطور و چگونه، محل بحث بود. از گزینه‌هایی که آقای ربانی به ذهنش آمد، آقای قرائتی بود. ایشان تا آنکه خود را با تخته‌سیاه و درس اسلام‌شناسی شروع کرد. هنوز معروف نشده بود و من هم او را ندیده بودم. آقای ربانی گفت: «دعوت آقای قرائتی برای شروع کار خوب است.» بادم نیست برای دیدن و دعوت آقای قرائتی یا برای تازگی به قم رفتیم. سراغ منزل ایشان را گرفتیم. به در منزل

۱. آیت‌الله محمد مهدی ربانی معروف به ربانی املشی (۱۳۶۴ - ۱۳۱۳)، از شاگردان و باران مبارز امام خمینی در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی، که پس از انقلاب نیز در سمت‌هایی مانند دادستان کل کشور، عضو شورای نگهبان، نایب‌رئیس مجلس شورای اسلامی، و عضویت در مجلس خبرگان به خدمت پرداخت.

رفتم و سؤال کردم. خانواده‌اش گفتند که ایشان به اصفهان رفته‌اند و در شهرک ریز اصفهان سخنرانی دارند. من بلافاصله راهی اصفهان شدم و به ریز رفتم. سراغ منزل روحانی شهر را که ظاهراً آقای میرزایی نام داشت گرفتم و به سراغ او و آقای قرائتی رفتم که منزل نبودند. بالاخره دیدار حاصل شد. فراموش نمی‌کنم که روز بعد ناهاری در کنار زاینده‌رود تدارک دیدند. مرحوم آیت‌الله حاج سید حسن امامی هم از اصفهان آمدند. ظاهراً اخوی ما، حاج آقا سید علی جزایری، هم همراه من بودند. خیلی به ما خوش گذشت پیوند دوستی میان ما برقرار شد. آقای قرائتی هم دعوت ما را اجابت کرد و در موعد مقرر به اهواز آمد.

مردم را، برای حضور در جلسه دعوت کردیم. استقبال خیلی خوب بود. جوان‌ها، به‌ویژه طبقه تحصیل‌کرده، زیاد به چشم می‌خورند. کمی از شب‌ها در اثنای جلسه یادداشتی به من دادند که ما عده‌ای جوان هستیم و پس از ختم مجلس با شما کار داریم. اعلام آمادگی کردم. پس از پایان مجلس حدود بیست نفر جوان تحصیل‌کرده، که یا در سال‌های اخیر دانشگاه یا دانشسرا یا سال‌های آخر دبیرستان بودند، جلسه زدند و گفتند: «آقا، ما عده‌ای جوان مذهبی هستیم که محور و پناهگاهی نداریم. می‌خواهیم شما را به عنوان آقای روحانی خود انتخاب کنیم و در صورت صلاح دید،

همین مسجد هم پایگاه ما باشد». من که از گذشته کار دلِ خوشی نداشتم، از جان و دل پذیرفتم و زیر لیبی هم شکر خدا را به جای آوردم. از آن شب کار فرهنگی - انقلابی ما در مسجد آغاز شد. بچه‌ها نوعاً به مسجد می‌آمدند. ولی جلسات ما معمولاً شب جمعه بود. و صبح جمعه تا نزدیک ظهر. بحمدالله در کنار مسجد در طبقه بالای دستشویی‌ها سالنی بود با طول زیاد و عرض کم. فوراً آن را تکمیل و کتابخانه و قرائت‌خانه کردیم و برای تشکیل جلسات هم از آن استفاده می‌کردیم. رفته‌رفته جمعیت جوانان و نوجوانان زیاد شد. مقلدین حضرت امام از طبقات مختلف ما را شناسند و ما از طریق وکیل امام، مرحوم آیت‌الله پسندیدیم که رادر ارشد امام بودند، با حضرت امام در نجف با اثر ارتباط جدیدی برقرار کردیم و وکیل ایشان شدیم. ارتباط ما در قم و تهران با سران نهضت اسلامی به رهبری امام رسید.

در مسجد کلاس تفسیر و اقتصاد اسلامی داشتیم. روزبه‌روز موضع ما مشخص تر می‌شد و عاظمی را که دعوت می‌کردیم، همه از طیف رادته‌سان حضرت امام و پیشتازان انقلاب اسلامی بودند. جوانان ره‌نمایی که ما وارد اهواز شدیم، معلوم شد به فاصله کمی یک جریان انقلابی سالم به نام انجمن دانشوران، که خوب کار می‌کرد، مورد تهاجم ساواک قرار گرفته و تعطیل شده است و بعضی از سران آن، که نوعاً جوان بودند،

به زندان افتاده‌اند که از جمله آن‌ها شهید بزرگوار سید حسین علم‌الهدی<sup>۱</sup> بود و دیگری عزیز سفرکرده، آقا شیخ عبدالحمید کاشانی، معروف به حمید کاشانی<sup>۲</sup>، و تعدادی دیگر. درست به یاد ندارم؛ شاید یک سال یا کمتر گذشت که حمید آزاد شد و به جمع ما پیوست. تا آن وقت ما دستیاران خوبی پیدا کرده بودیم که انصافاً نیروهای فاضل و متدینی بودند. رأس آن‌ها مرحوم خلدآشیان آقا سید جلیل سیدزاده<sup>۳</sup> بود که بسیار جذاب و باسواد بود. آقای بلادیان و عسکرزاده فتحی، و از کسبه بازار، مرحوم حاج محمد یحوی و مرحوم آقای صانع و جمع دیگری بودند. هرچند

۱. سید حسین علم‌الهدی، فرمانده داد جویا پیرو خط امام و سپاه هویزه، که حماسه هویزه را خلق کردند و در متن کتاب شرح آن آمده است.

۲. عبدالحمید کاشانی صفار، معروف به حمید کاشانی، از فعالان اهواز بود که خود در مصاحبه‌ای در مورد تاریخچه زندگی و شرح سال خویش چنین توضیح داده است: «من متولد دی ۱۳۳۶ هستم. فوق لیسانس روانشناسی دارم. حدوداً از سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیه شدم و مقدمات را گذراندم. کار کلینیکی روان‌دانی نوشتن درباره همین موضوع اشتغال امروز من است.» حمید کاشانی در ۱۳۷۴/۱۰/۱۰ ملکات اعلی پیوست و در بهشت‌آباد اهواز در جوار بسیاری از شهدای مسجد جری، یعنی شاگردانش، به خاک سپرده شد.

۳. سید جلیل سیدزاده در سال ۱۳۱۹ در کرمانشاه متولد شد؛ همان‌جا دبیران گشت سپس در دانشگاه جندی‌شاپور (شهید چمران کنونی) اهواز، کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در رشته ریاضیات دریافت کرد. او در مدت حضور در کرمانشاه و اهواز، علاقه به تحصیل و تدریس ریاضیات، به تدریس قرآن و اخلاق نیز می‌پرداخت. پس از انقلاب ۱۳۵۷ - میر کل آموزش و پرورش استان کرمانشاه شد و اندکی بعد، با رأی مردم این شهر در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس اول شورای اسلامی به مجلس راه یافت. او سه دوره نماینده مردم کرمانشاه بود. سپس مدت کوتاهی، در دوره وزارت محمدعلی نجفی، معاون وزیر آموزش و پرورش شد؛ اما اندکی بعد (۱۳۷۱) به استانداری هرمزگان منصوب شد و دو سال در این سمت فعالیت کرد. او از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۶ استاندار تهران بود. سیدزاده در ششم شهریور سال ۱۳۷۶، بر اثر نارسایی قلبی درگذشت و در تهران به خاک سپرده شد.

ما از عده و عده خوبی برخوردار شده بودیم، آزادی  
 آقا حمید کاشانی، خیلی کفه کار ما را سنگین کرد،  
 زیرا آقا حمید در جذب نسل جوان معجزه‌ای بود.  
 کار ایشان به سرعت گرفت. نقش من هم این بود که  
 چتر حمایت خود را گسترده کنم؛ به آن‌ها میدان دادم  
 و با حمایت ما بحمدالله کسی در مسجد یا بیرون  
 قادر به سرکوبی آن‌ها نبود؛ با اینکه ما آن روزها چند  
 نوع مخالف داشتیم و مخالفان ما منحصر به ساواک و  
 دستگاه حکومت نبود. القاصه، کار با سرعت و کیفیت  
 پیش رفت و به یک جریان عمومی تبدیل شد؛ به  
 طوری که مساجد دیگر از محلات مختلف این روند  
 را برای خود الگو قرار دادند و برای کسب حمایت به  
 ما مراجعه می‌کردند و ما از آن‌ها هم حمایت می‌کردیم.  
 کم‌کم جریان زور به شهرهای دیگر استان هم سرایت  
 کرد، که بعضی از آن‌ها با ما ارتباط زیادی داشتند و  
 بعضی کمتر. بدین ترتیب بحمدالله مسجد جزایری  
 اهواز پایگاه اسلام‌خسان شد و توانست در برابر  
 افکار مارکسیستی - که آن روزها ط. فداران زیادی  
 داشت - قد علم کند و در برابر هجوم پندویاری  
 غرب‌گرا هم سد محکمی بشود. خدا را شاکم  
 یکی از طلبه‌ها، به نام شیخ عبدالله فریدی‌فر، که نزد  
 من درس می‌خواند و از بچه‌های مسجد بود، یک  
 روز صبح آمد و گفت: «خبر دارید یا نه؟» گفتم: «چه  
 خبر است؟» گفت: «می‌گویند آقا مصطفی، فرزند امام،

فوت کرده یا او را شهید کرده‌اند.» و از آن لحظه  
ما وارد فاز دیگری شدیم که چون فرصت نوشتن  
ندارم، شمشیر قلم را در غلاف می‌کنم و امیدوارم  
این قلم در راه خدا باشد به مصداق «مداد العلماء  
افضل من دماء الشهداء».

در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی (۱۳۵۲ - ۱۳۵۶)، جامعه آن  
روز در شرایط فرهنگی - اجتماعی و سیاسی خاصی به سر می‌برد.  
دستگاه‌های فرهنگی - دولتی به شدت سعی در ترویج بی‌بندوباری  
و فساد و ردون فرهنگ دینی و بومی در سطح جامعه، به‌ویژه  
میان جوانان، سنتها، سینما، تلویزیون، موسیقی، و حتی ورزش را  
به سمت این طرف سوق داده بودند. صحنه‌های مبتذل غیراخلاقی  
جزء جدایی‌ناپذیر فیلم‌های سینماها شده بود و مفاهیم دینی، مانند  
ازدواج و طلاق، عفاف و حجاب، توکل، توسل، صبر، تقوی، و...  
در قالب کمدی و طنز یا بسی به‌سخره گرفته می‌شد. بیش از ۹۵  
درصد سریال‌های تلویزیونی آمریکایی و مبلغ فرهنگ مبتذل آن دیار  
بودند؛ فرهنگی که حتی برخی کشورهای اروپایی، مانند فرانسه، از  
سیطره و نفوذ آن در کشورشان بیم داشتند و به‌متاباه با آن برخاسته  
بودند. در آموزش و پرورش اردوهای رامسر طرح‌های راه‌اندازی  
شده بود که محلی برای ترویج روابط دختران و پسران بی‌رستگاری و  
هنرهای مبتذل غربی بود. فروش مشروبات الکلی و کاباره‌ها که  
مهم‌ترین برنامه آن‌ها رقص زنان نیمه‌عریان بود، هر روز در سطح  
شهرهای بزرگ مثل اهواز گسترش بیشتری می‌یافتند.

اندک صداهای مخالف حکومت سه جریان کمونیست‌ها و  
روشنفکران و مبارزان مذهبی بودند که دو جریان اول محدود به



محافل کوچک دانشگاهیان و نویسندگان و برخی هنرمندان بود که برآیند همه آن‌ها در ایجاد یک جریان و موج در سطح جامعه ناتوان بودند. کمونیست‌ها اعضای خود را تشویق می‌کردند که پس از تحصیل به شغل معلمی و دبیری روی آورند و دانش‌آموزان مستعد را جذب کنند و به سوی افکار کمونیستی سوق دهند؛ یا در میان کارگران و کارمندان صنعت نفت و صنایع دیگر منطقه با جذب افراد به محافل خود زمینه یک جنبش کارگری احتمالی را فراهم آورند و بدین‌ترتیب در میان اقشار جامعه طرفداران و همفکرانی برای خود دست و پا کنند.

کد رنگی آن‌ها به عنوان گروهی مخالف حکومت مطرح بودند، اما از دو جهت با حکومت هم‌سو بود. اول با رژیم شاه عمل می‌کردند؛ یکی از لحاظ ضدیت با دین و آموزه‌های دینی و دیگر از لحاظ سقوط اخلاقی. کمونیست‌هایی که نیز در محافل خود شعارهای روشنفکرانه سر می‌دادند شب‌ها مست را در مشروب‌فروشی‌ها و کاباره‌ها دیده می‌شدند و به همین سبب در جامعه مذهبی ایران پایگاه اجتماعی نداشتند. علنی شدن سازمان‌های سیاسی حزب توده ایران برای شوروی‌ها نیز در عدم کسب پایگاه اجتماعی کمونیست‌ها تأثیرگذار بود.

روشنفکران و روشنفکران‌ها نیز از نظر پایگاه اجتماعی در وضعیت پایین‌تری در مقایسه با کمونیست‌ها قرار داشتند. آن‌ها برای رژیم شاه حکم کبریت بی‌خطر را داشتند، بنابراین رژیم اهمیتی چندان برای آن‌ها قائل نبود. روشنفکران‌ها اغلب سخنان و مقالات و کتاب‌های روشنفکرانه می‌نوشتند که مشخصه آن‌ها ابهام و بازی با کلمات دیرآشنای خارجی و داخلی بود، اما به مبارزه و مخاطره‌ای

فرا تر از گفتن و نوشتن های پرایهام و ابهام که کمتر کسی به مفهوم آن‌ها پی می‌برد اعتقاد نداشتند و در محافل و کنج خلوتشان به گفت‌وشنود و دود و دم مشغول بودند. برای همین برای حکومت شاه خطری محسوب نمی‌شدند.

جریان‌های مذهبی نیز به سه دسته تقسیم می‌شدند: انجمن مبارزه با مایمات یا انجمن حجتیه که مشی غیرسیاسی داشتند و مخالف هرگونه مبارزه با رژیم شاه بودند و بنابراین مورد تأیید ساواک و دستگاه‌های امنیتی نیز بودند؛ سازمان مجاهدین خلق، که ابتدا مذهبی‌های معتد به قیام مسلحانه علیه حکومت شاه در آن گرد هم آمدند. سبب مورد تنفر و بغض رژیم شاه بودند و رژیم برای ستوری و انهدام آن‌ها سرمایه‌گذاری جدی کرده بود، اما به تدریج دچار تحولات فکری و اعتقادی شدند و با کنار گذاشتن مبانی دینی و گرایش به مارکسیسم تغییر ایدئولوژی دادند، که برخی عناصر نفوذی ساواک، عامل این تغییر دانسته‌اند. از آن پس مجاهدان مذهبی یک‌به‌یک لو رفتند و دستگیر و کشته یا به صورت درون‌گروهی ترور شدند که حسین کرمانشاهی، یکی از معروف‌ترین مجاهدان اهواز، به همین شهر به دست درّخیمان ساواک افتاد و در ۱۸ اردیبهشت سال ۱۳۵۴ زیر شکنجه به شهادت رسید؛ دسته سوم مبارزان مذهبی بازماندگان جریان نام سال ۱۳۴۲ امام خمینی و پانزده خرداد بودند که با پایگاه قرار دادن در مشهد و هیئت‌ها و محافل مذهبی به صورت غیرسازمان‌یافته، به حسین و گسترش اعتقادات مذهبی روی آوردند و با توجه به آگاهی از وضعیت اختناق آن سال‌ها و حساسیت بسیار رژیم مستبد شاه به مبارزان مذهبی، هرگونه مبارزه علنی را متوقف یا مخفی کردند.